

بررسی کنش و دستاورد ایرانیان بر تحولات سیاسی و نظامی دوران امویان و عباسیان (با تکیه بر جنبش‌های ایران)

رمضان رضائی^۱ و محمد حسین ماکویی برنآبادی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۲۰

چکیده

ایرانیان که در برابر از دست دادن هویت ملی و گذشته خویش سر باز می‌زدند، نهضت‌هایی را علیه خلفای دولت‌های مسلمان پایه‌ریزی کردند. ایرانیان به‌ویژه پس از تأسیس سلسله موروئی امویان که بر پایه برتری نژادی اعراب و تحقیر غیراعراب بنا نهاده شده بود، مورد ستم و آزار بیشتری نسبت به دوران حکومت خلفای راشدین قرار گرفته بودند؛ از هر فرصتی برای به‌دست آوردن فرّ و شکوه پیشین خویش بهره می‌بردند، تا هویت تاریخی سابق خود را بار دیگر نشان دهند. بنابراین در دوران دولت اموی نهضت‌های ملی، سیاسی و مذهبی هر روز به‌رنگی ظاهر می‌شد. مقصود اصلی این جنبش‌ها برانداختن دولت و سیادت عرب بر عجم بود و با اصل اسلام مشکلی نداشتند. اولین عکس‌العمل منطقی ایرانیان در برابر این تبعیض نژادی اعراب، «اهل تسویه» بودند که بعدها به «شعوبیه» شهرت یافتند. گروه دوم کسانی بودند که در برابر تبعیض و ظلم دستگاه اموی، راه تعصب و افراط درپیش گرفتند و قائل به تفضیل و سیادت عجم بر عرب بودند. این گروه اخیر با همراهی دیگر ایرانیان، پایه‌گذار نهضت و قیام‌هایی شد که در سالیان متمادی با دستگاه خلافت درگیر بودند. با شکل‌گیری نهضت‌های ایرانی، در راستای احیاء هویت تاریخی و باستانی، شاهد تأثیرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایرانیان بر اعراب مسلمان و نیز تشکیل حکومت‌های متقارن در عرض دستگاه خلافت در دوره‌های بعد هستیم. در این پژوهش، به بررسی ابعاد این مبارزات سیاسی و فرهنگی و همچنین نهضت‌های ایرانی در مقابله با اعراب و نتایج و دستاوردهای حاصل از آن، پرداخته می‌شود.

کلید واژه‌ها: جنبش‌های ایرانی، کنش سیاسی ایرانیان، امویان، عباسیان، تحولات سیاسی عباسیان.

استناد فارسی (شیوه‌ی APA، ویرایش ششم، ۲۰۱۰؛ شیوه‌ی APSA)

رضائی، رمضان؛ ماکویی برنآبادی، محمد حسین (بهار ۱۴۰۴). «بررسی کنش و دستاورد ایرانیان بر تحولات سیاسی و نظامی دوران امویان و عباسیان (با تکیه بر جنبش‌های ایران)». پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه، سال ۸، شماره ۱، پیاپی ۲۹، صص ۴۸-۱۹.

^۱. دانشیار گروه مدرسی معارف، دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. ایمیل: rezayi@ut.ac.ir

^۲. دانشجوی دکتری گروه مدرسی معارف، دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. ایمیل: m.makooei@ut.ac.ir
 کپی‌رایت © ۲۰۱۰، ایسکال (اندیشکده مطالعات راهبردی کریمه شیراز). این متن، مقاله‌ای برای دسترسی آزاد است که با توجه به استاندارد بین‌المللی CCA (Creative Commons Attribution) نسخه 4.0 توزیع شده است و به دیگران اجازه می‌دهد این اثر را بازرگانی نکنند، آن را با دیگران به اشتراک بگذارند و مطالب را اقتباس کنند.

۱. مقدمه

ایرانیان پس از اسلام به دلیل شعارهای رهایی بخش و اصول عادلانه اجتماعی و اقتصادی اسلام بود که با اجرای آن، می‌توانستند از ستم کهن طبقاتی جای یافته در قواعد دین دولتی زرتشت، نجات یابند. اما حکام عرب حقوق اسلامی و اصول اخلاقی را درباره ایرانیان رعایت نکردند و با تفکر نژادپرستانه و خلق و خوی جاهلی-بدوی، ایرانیان را تحقیر می‌کردند و ایرانیان موالی خوانده می‌شدند، در جنگ‌ها به دلیل همین تبعیض نژادی مجبور بودند پیاده بجنگند (خطیب، ۱۳۷۸: ۷۱).

آنان اجازه گزینش اسامی ایرانی بر روی خود و فرزندان خویش را نداشتند، زیرا در زمان خلافت سه خلیفه نخستین و نیز در دوران خلافت امویان، ایرانیان مجاز نبودند که اسم فارسی برگزینند (حقوقی، ۱۳۷۴: ۲۱۲). اعراب می‌گفتند: این ما بودیم که اعاجم را از کفر و شرک رهانیدیم و به ایمان و اسلام رساندیم. خداوند ما را به قتل شما اعاجم فرمان داده و جهاد با شما را بر ما واجب فرموده و بندگی شما را خواسته ما قرار داده است (ابن عبد ربه، ۱۳۸۵: ۴۱۲).

عرب هرگز در کنار عجم و موالی قرار نمی‌گرفت. در خواستگاری از دختران موالی هرگز از پدر یا برادر دختر، خواستگاری نمی‌کردند. بلکه از صاحب عرب او خواستگاری می‌شد و اگر صاحب عرب آن دختر راضی بود ازدواج صورت می‌گرفت (افتخار زاده، ۱۳۷۶: ۸۵). امویان موالی را بنی الماء و هجین^۱ می‌گفتند (ابن اثیر، ج ۲ / ۴۶۷). برخی حتی سقوط بنی‌امیه را به رفتارهای غیر اخلاقی و انحراف موالی از دین اسلام نسبت دادند (ابن خلدون، ۱۳۳۶: ۳۹۷)؛ کار به جایی رسید که این سخن رواج یافت:

«هر که زشتی و فرومایگی و ناسزا می‌خواهد نزد موالی بجوید» (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲۸۲).

اعراب دختران موالی و اعاجم را شایسته ازدواج نمی‌دانستند. از استخدام موالی و اعاجم در کارهای سیاسی- اجتماعی، قضایی و ... پرهیز می‌نمودند. از اقتداء در نماز به موالی اکراه داشتند و اگر هم این امر صورت می‌پذیرفت آن‌را از سر فروتنی می‌دانستند؛ در زمان بنی‌امیه عرب‌ها خود را از مسلمانان غیرعرب و مردم ذمی با شرف‌تر و پسندیده‌تر می‌دانستند و آن‌ها را حمراء^۲ می‌خواندند (زیدان، ۱۳۶۹: ۶۹۸). در واقع، تعصب امویان که شرف اسلام را منحصر به خود می‌دیدند و طرفداری آنان از سیادت عرب بر سایر ملل و اقوام، نهضت ضد عربی شعوبیه را پدید آورد (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۳۳۸).

^۱ هجین (عیب ناک، ناقص) کسی که پدرش عرب است و مادرش عجم

^۲ عرب موالی یعنی مسلمانان غیرعرب را حمراء یعنی سرخ چهره می‌نامیدند. بدین لحاظ که سرخی بر سفیدی چهره‌شان غلبه دارد به آنان سرخ چهره گفته‌اند مانند مردم غیرعرب زبان که سفید چهره بودند (رومیان و ایرانیان)

۲. کنش‌های ایرانیان در راه احیای استقلال سیاسی ایران

۲-۱. حرکتهای ضد اموی و همراهی و حضور طبقات ایرانی

اهانت‌های مکرر اعراب و بد رفتاری آن‌ها، منجر به ترغیب موالی در هر جنبش ضد اموی گردید. چنانکه در سال ۶۶ هجری هزاران نفر از ایرانیان در کوفه دعوت مختار ابو عبیده ثقفی را که به خون خواهی امام حسین علیه السلام علیه دستگاه امویان قیام کرده بود اجابت کردند (دینوری، ۱۹۶۰: ۲۹۴). پس از شکست نهالوند ایرانیان به سه دسته تقسیم شدند. گروهی که بیشتر از روحانیون و اشراف بودند، رهسپار هندوستان یا چین شدند. کشاورزانی هم که توانستند از کشور گریختند. گروهی دیگر در ایران مانده و در حفظ دین، سنن و فرهنگ نیاکان خویش کوشش نمودند. سومین گروه کسانی بودند که به دین مقدس اسلام مشرف شده و با آشنایی با زبان و تمدن عرب در شئون مدنی و حکومتی نفوذ نمودند، تا آن‌جا که مقامات بزرگ علمی، اجتماعی و سیاسی را احراز نمودند (کولسینکف، ۱۳۵۷: ۲۱۴).

خلفای اموی که از افکار دوران جاهلیت و تبعیض نژادی پیروی می‌کردند، وحدتی را که اسلام میان همه اقوام مسلمان ایجاد کرده بود، از میان بردند. به طوری که امویان همه ملل مغلوب را به چشم بندگی می‌نگریستند. این شرایط ایرانیانی را که گذشته پرافتخاری داشتند، به فکر رهایی از وضع موجود و کنار زدن خلفای اموی انداخت (بیات، ۱۳۸۴: ۲۰۴). بنابراین ایرانیان با قیام‌ها و جنبش‌های مخالف، با هر قصد و نیتی که بر ضد دستگاه خلافت اموی شکل می‌گرفت، همراهی و به مبارزه بر علیه امویان بر می‌خاستند.

یکی از مهم‌ترین قیام‌هایی را که ایرانیان در آن حضور داشتند و در دوران اموی اتفاق افتاد، قیام مختار ثقفی است. این جنبش قیامی شیعی مذهبی بود که حضور چشم‌گیر ایرانیان از پایه‌های اصلی این جنبش و قیام می‌باشد.

۲-۱-۱. قیام مختار

قیام مختار را می‌توان در زمره اولین بازتاب‌ها و عکس‌العمل‌های مردمی پس از واقعه کربلا نام برد. جنبشی مذهبی به رهبری مختار بن ابی عبید ثقفی، جنبش بزرگی بود که هدف قیامش را خون‌خواهی از شهدای کربلا بیان نمود. این قیام پس از قیام ثوابین در سال ۶۶ قمری در کوفه شروع شد و در آن بسیاری از عاملان شهادت امام حسین علیه السلام و یاران‌شان از جمله عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد، شمر بن ذی الجوشن و سنان بن انس کشته شدند (خربوطلی، ۱۹۶۳: ۵۲). مختار با هدف جذب گروه‌ها و ایرانیان مدعی شد که مهدی فرزند وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی محمد بن حنفیه، او را به‌عنوان امین و وزیر خویش برای جنگ با ملحدان و خون‌خواهی

اهل‌البیت علیهم‌السلام و دفاع از مستضعفان به‌سوی ایشان فرستاده است. و این قیام با نام محمد بن حنفیه صورت گرفت (طبری، همان: ج ۵/۵۸۰؛ خربوطلی، همان: ۱۲۰).

مختار در زمان واقعه کربلا در زندان بود، او پس از آزادی به دنبال انتقام از قاتلان امام حسین علیهم‌السلام برآمد (ابن اثیر، همان: ج ۳/۳۳۸). مختار ابتدا با عبدالله بن زبیر که در حجاز به مبارزه با یزید برخاسته بود، همراه شد ولی در بین راه وی را هم‌عقیده خود ندید و از او فاصله گرفت (همان: ۳۵۰). مختار برای برپایی قیام راهی کوفه شد تا در جهت بازگرداندن حکومت به اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مبارزه و قیام کند و هدف خود را خون‌خواهی و انتقام از قاتلین امام حسین علیهم‌السلام دانست (بلاذری، ۱۳۳۷: ج ۶/۳۸۴؛ طبری، همان: ج ۵/۵۶۰).

از ویژگی‌های این قیام را می‌توان فریاد مقاومت در برابر ظلم و ستم و انحرافات آشکار دستگاه خلافت اموی و بنی امیه از اسلام دانست. آنچه مختار دریافته بود، این بود که، ایرانیان یاران و دلاوران نیکی برای قیام و همراهی او می‌باشند؛ بنابراین مختار گفته بود من از شما هستم و شما نیز از من هستید (ابن اثیر، ۱۳۷۳: ج ۶/۲۴۲). پیوستن نیروهای ایرانی به مختار چندان دامنه‌دار بود که وقتی سفیری از شام برای مذاکره با ابراهیم بن مالک اشتر وارد اردوی سپاه مختار شد، از زمانی که از دروازه اردو گذشت تا وقتی که با خود ابراهیم مذاکره کرد، یک کلمه عربی نشنید (دینوری، ۱۳۷۱: ۳۰۷-۳۱۵). هم‌چنین اموال فراوانی از سمت ایران و ناحیه جبل و آذربایجان برای کمک به قیام مختار در طول هیجده ماه ارسال می‌شود که نشان از حمایت تمام قد ایرانیان از نظر مالی و جانی در برابر حکومت بنی‌امیه می‌باشد (همان: ۳۱۲ و ۳۱۱؛ محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ج ۱/۹۵).

در پایان نبرد، بسیاری از ایرانیان حاضر در جنگ مختار با مصعب بن زبیر کشته شدند. علاوه بر آن، هفت هزار نفر از ایرانیان محاصره شده و خانواده مختار با این شرط که به جان‌شان تعرض نشود، تسلیم شدند. مصعب به ایشان امان نامه داد، اما به محض آن‌که به آن‌ها دست یافت، دستور داد هفت هزار ایرانی را به قتل برسانند، و زن مختار (اسماء بنت نعمان) را هم که حاضر نشد شوهرش را در برابر مردم لعن کند، گردن زد (طبری، ۱۳۷۵: ۳۴۲). به این ترتیب قیام مختار پس از دو سال فروکش کرد.

از مجموع آنچه در مورد قیام مختار و همراهی ایرانیان گفته شده است، می‌توان به حضور ایرانیان از تمام طبقات چه فرادست و فرودست و موالی پی‌برد (بلاذری، همان: ج ۷/۲۰۳-۲۵۹). با این حال، این قیام بزرگ، ضربه‌ی سنگینی با مشارکت ایرانیان به حاکمیت اموی وارد آورد و دستگاه خلافت متحمل شکست‌های غیر قابل جبرانی شد. ایرانیان و همان موالی که توسط اعراب تحقیر می‌شدند، توانستند موفقیت و سهم بزرگی در وارد آوردن این ضربه بر دستگاه خلافت به خود اختصاص داده و در راه رسیدن به اهداف خود جانانه تلاش نمودند.

۲-۱-۲. قیام یحیی بن زید بن علی علیه السلام

یحیی بعد از شهادت پدرش زید بن علی (۱۲۲ق) مخفیانه از کوفه به خراسان آمد تا راه پدرش را ادامه دهد. وی قیامی را در خراسان علیه حاکمیت امویان ترتیب داد تا این که به شهادت رسید. این قیام در سال ۱۲۵ هجری در زمان حکومت ولید بن یزید مروانی مصادف با دوره امامت امام صادق علیه السلام، در خراسان رخ داد و در نهایت به کشته شدن یحیی و یارانش انجامید (مقدسی، ۱۸۹۹: ج ۵۲/۵).

با بروز و ظهور این قیام و اعدام یحیی بن زید، ولید بن یزید بن ولید بن عبدالملک به حاکم کوفه دستور داد تا جسد پدر یحیی یعنی زید بن علی علیه السلام را از بالای دار پایین آورده و سوخته و بعد خاکسترش را در فرات بریزند (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۲۰۶/۳). این قیام در خراسان علیه حاکمیت، قیام دیگری است که حضور پرنگ ایرانیان را در خود داشت. و این قیام به همراه حضور و پشتیبانی باشکوه ایرانیان شکل گرفت (بلاذری، ۱۹۷۷: ج ۲۶۰/۳). سالی که یحیی به شهادت رسید، بنا به گفته‌ی مسعودی در مروج الذهب، مردم خراسان بعد از شهادت یحیی، چنان سوگمند وی شدند که در آن سال هر فرزند پسری که در خراسان متولد می‌شد، نامش را یحیی یا زید گذاشتند (مسعودی، همان: ج ۲۱۳/۳).

می‌توان گفت که قیام یحیی نیز از جمله‌ی قیام‌های تأثیرگذار آن دوره در منطقه خراسان بوده است. یحیی به عنوان نواده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله شناخته می‌شد و این امر می‌توانست محبوبیت زیادی برای او داشته باشد. پیامد و دستاورد قیام یحیی و شهادت او این بود که این جنبش نیز به همراه ایرانیان به نمادی از مقاومت در برابر امویان تبدیل شد و مردم را در زمان همراهی با قیام ابومسلم خراسانی در خراسان مصمم‌تر ساخت. همچنین بر شور مردم در همراهی قیامی که در خراسان و با شعار «الرضا من آل محمد» بر پا بود، رونقی دیگر بخشید. همچنین از دیگر نتایج و بازخورد این جنبش شیعی این شد که، قیام‌های علویان نیز به طرفداری اهل البیت علیهم السلام با فعالیت‌های یحیی بن زید از (۱۲۵-۱۲۱ه.ق)، در خراسان آغاز شد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۹ق: ۱۴۵). قیام یحیی موجب گسترش هواداران خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در خراسان شد و شهادت او مردم آنجا را سخت متأثر نمود و خشم و غضبشان را علیه امویان برانگیخت و زمینه‌ی مساعدی را برای دعوت عباسیان در خراسان به وجود آورد (همان: ۲۰۵).

۲-۱-۳. شورش ابن اشعث

عبدالرحمن بن محمد بن اشعث کندی (۸۵ق) نوه اشعث بن قیس کندی، از خانواده‌های اشرافی حضرموت و از حامیان خاندان اموی بود که به تدریج به یکی از مخالفان آنان تبدیل شده و علیه ایشان دست به شورش زد. شورش او از سال ۸۱ تا سال ۸۲ قمری را در بر گرفت و دامنه آن

از سیستان تا بصره گسترش یافت. وی به دلیل همین شورش علیه حجاج بن یوسف، مشهور شد. قیام عبدالرحمن بن اشعث از مهم‌ترین قیام‌های دوره اموی از منظرهای گوناگون به سختی بر حکومت امویان تأثیر گذارد و ریشه مذهبی نداشت (ابن کثیر، ۷۷۹۱: ج ۳۵/۹).

رتبیل پادشاه کابل با نیروهای خلافت به فرماندهی عبدالله بن ابی بکر درگیر شد (۷۹ق) و این رویداد حجاج را بر این داشت که سپاهی برای تادیب رتبیل بفرستد و فرماندهی آن را به عبدالرحمن بن اشعث سپرد (ابن خیاط، همان: ج ۲۷۸/۱). عبدالرحمن با سپاهی چهل هزار نفری از مردم کوفه و بصره به سیستان رفت و پس از پیروزی‌هایی، در نامه‌ای به حجاج از او خواست که فتوحات را تا یک سال متوقف کند تا سپاهش با طبیعت کوهستانی این منطقه سازگار شوند (ابن مسکویه، ۱۳۸۹: ج ۳۲۹/۲؛ طبری، همان: ج ۳۲۷/۶-۳۲۲). اما حجاج این پیشنهاد را نپذیرفت و به او فرمان داد که در سیستان پیش رود، بلکه او را با فرض فرمان ناپذیری در این باره، از برکناری بیم داد (همان: ۳۳۵؛ ابن خلدون، ۱۳۶۳: ج ۸۲/۲). ابن اشعث پس از مشورت با یارانش، پی گرفتن نبرد را در سیستان، توطئه حجاج برای نابودی خودش تفسیر کرد و بر این شد که به انگیزه برکناری وی، بر ضد او خروج کند و از این رو، به سوی عراق به راه افتاد (ابن اثیر، همان: ج ۴۶۲/۴)، از این روی، ابن اشعث در هنگام قیام بر ضد حجاج و دولت اموی همراهی عده زیادی غیر عرب از ایرانیان و موالیان ایرانی را با خود داشت (طبری، ۱۳۷۵: ج ۳۷۳۶/۸؛ ابن خلدون، ۱۳۶۳: ج ۶۲/۳).

کاهش قدرت نظامی امویان از پیامدها و دستاورد مثبت و مهم قیام عبدالرحمن بن اشعث بود. پس از جنگ صفین، نبردی بزرگ‌تر از آن تا آن زمان رخ نداده بود، شورشیان سپاه حجاج را بارها شکست دادند و این خود در سستی آنان بسیار تأثیر داشت. این جنبش، خلافت اموی را تا آستانه‌ی سقوط پیش برد. ابن اشعث در شورش خود در برابر خلافت اموی از همه‌ی نیروهای مخالف امویان به‌ویژه ایرانیان بهره‌برد. وی از سویی با وعده‌ی بهبود اوضاع عراق، اهل عراق را که از سیاست تبعیض و برتری شامیان ناخشنود بودند، به شورش خود جذب کرد و از سوی دیگر، خود را قحطان خواند و این گروه را با شورش خود همراه کرد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۷۲؛ مقدسی، همان: ج ۱۸۴/۲)؛ افزون بر این، وی با جذب برخی از بزرگان قریش مانند محمد بن سعد بن ابی وقاص در حجاز، برای خود پایگاهی ایجاد کرد (مسعودی، همان: ۲۸۰).

وی هم‌چنین با دل‌جویی از موالی و ایرانیان و جذب بزرگان این گروه به شورش خود، آنان را که از سیاست عرب‌گرایی و ستم امویان عقده‌ها داشتند، با خود همراه کرد. به روایت دینوری، این گروه از سرسخت‌ترین مخالفان امویان بودند و در نبرد با آنان دست از جان شسته و می‌جنگیدند (دینوری، ۱۳۷۱: ۳۳۷). از سوی دیگر، خوارج را که از مخالفان سرسخت حکومت اموی بودند و بدون تسامح در برابرشان شمشیر می‌کشیدند و در میان ایرانیان نیز نفوذ بسیار داشتند، به سوی قیام خود کشاند (همان: ج ۶۳/۲). بنابراین، این جنبش ایرانی و عربی در برابر این ناخشنودی

از سیاست تبعیض و جور امویان و سیاست دین ستیزانه آنان، بدون اغماض و تسامح بر ضد امویان شمشیر کشیدند و با توجه به ویژگی ایدئولوژیک قیام، هدفی جز براندازی اساس خلافت امویان نداشتند و نبردهای سهمگینی با امویان سامان دادند (مسعودی، همان: ج ۲/۲۷۲).

این جنبش برخلاف حرکت‌های خوارج و شیعه، ریشه مذهبی نداشت. این جنگ به پیروزی چشم‌گیر سپاه شام، شکست ابن اشعث و فرار او به سیستان منجر شد که با تعقیب حجاج و رتبیل دست به خودکشی زد و خود را از بالای قصر به پایین انداخت (طبری، همان: ۳۴۶-۳۸۶؛ یعقوبی، همان: ج ۲/۴۰۱؛ ابن خیاط، همان: ج ۱/۲۸۹). اما حضور مؤثر نظامیان و موالی ایرانی، سبب شد تا امویان تا بی‌نهایت ضعیف پیش رفته و کابوس سقوط خود را در خواب دائماً مرور کنند. از جمله پیامد منفی قیام ابن اشعث را می‌توان افزایش مشکلات اجتماعی و اقتصادی موالی پس از این قیام دانست که حس خصمانه ضد امویان را بر موالی و ایرانیان تشدید کرد. پس از شکست شورشیان، حجاج کشتار سختی را درباره موالی ایرانی روا داشت؛ چنان‌که عبدالملک به حجاج در این باره اعتراض کرد. گروهی از بزرگان موالی چون فیروز حصین که از بزرگان موالی بود، در این ماجرا کشته شد (زیدان، ۱۳۳۴: ج ۴/۱۱۲).

۲-۱-۴. قیام حارث بن سریج

شورش حارث بن سریج، سرور قوم ازد و رهبر مرجئه خراسان یکی از طولانی‌ترین جنبش‌های ضد اموی در خراسان بود که از سال ۱۱۶ تا سال ۱۲۷ هجری با انگیزه حمایت و برپایی «عدالت» ادامه یافت و زمینه‌ساز شورش عباسیان و پیروزی آنان شد. حارث که رهبری قیام علیه ظلم اقتصادی امویان را به عهده گرفته بود اعلام کرد که باید حکومتی ایجاد شود که ظلم را از بین ببرد و مبتنی بر قرآن و سنت بوده و بیشتر مردم خراسان از آن رضایت داشته باشند (ابن کثیر، همان: ج ۱۰/۲۶).

حارث در سال ۱۱۶ هجری با سه هزار تن از قبایل ازد و تمیم بر خلیفه هشام بن عبدالملک شورید و به شیوه داعیان جامه سیاه پوشید و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرا خواند و خلیفه را خلع نمود (ابن اثیر، همان: ج ۵/۱۸۳).

حارث پس از علنی کردن شورش خویش، از نَخْدَه^۱ به سوی فاریاب و پس از گشودن آن، با ۴ هزار سپاهی به بلخ رفت و والی آن‌جا را بیرون کرد. نصر بن سیار در بلخ، با دو هزار مرد جنگی به مقابله با او برخاست. حارث با چهار هزار تن از همراهانش، آنان را در هم شکست و بلخ را در تصرف آورد و سلیمان بن عبدالله بن خازم را بر آن گماشت و خود به جوزجان رفت (ابن خلدون، ۱۴۰۸:

۱. ناحیه‌ای در خراسان

ج ۱۱۵/۳). پس از چیرگی بر جوزجان و طالقان و مرورود، به مرو رفت. خبر مکاتبه و همراهی مردم مرو با حارث بن سریج را به عاصم حاکم مرو دادند. عاصم در نزدیکی مرو، لشکرگاه زد و پل‌ها را ویران نمود. حارث با شصت هزار تن به مرو نزدیک شد. مردان ازد و تمیم و دهاقین جوزجان و فاریاب و طالقان به حارث پیوسته و پل‌ها را بستند. در این نبرد سخت حارث شکست خورد و بسیاری از اصحاب او در نهر مرو غرق شدند. اما به سرعت قوای خود را بازیافت. از آنجا که بحران اقتصادی در بیشتر شهرهای خراسان شکل گرفته بود، بعد از شروع انقلاب در اندخوی یکی از نواحی جوزجانان، به سرعت گسترش یافت و بلخ و فاریاب را درنوردید و به جوزجانان و طالقان و مرو رود رسید، وی به‌سوی مرو پایتخت اصلی خراسان پیش رفت و به جز نیشابور و مرو که در غرب خراسان قرار داشت، بر شهرهای خراسان تسلط پیدا کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۵/۸۳).

حارث بن سریج، سیزده سال شورش خود را بر ضد امویان دنبال کرد (۱۱۶-۱۲۹ ق) او در این زمان با بهره‌گیری از پشتیبانی نیروهای مخالف اموی هم‌چون موالی و اهل ذمه و یمنی‌های خراسان، نبردهای فراوانی را بر امویان تحمیل کرد که در سستی حاکمیت امویان در خراسان بسی تأثیر گذارد (همان: ۱۹۰). وی هدف قیامش را برقراری عدالت و از بین بردن ظلم و ستم اقتصادی معرفی کرد، در نتیجه، با این شعارها توانست قیامش را به مدت دوازده سال در منطقه‌ی خراسان گسترش دهد (طبری، همان: ۲۳۱). هرچند وی با تحریکات نصر بن سیار کشته شد، ولی توانست پایه‌های رژیم اموی را سست کند و در نهایت، قیام وی مقدمه‌ای برای شکل‌گیری قیام‌های بعدی مانند قیام یحیی بن زید و ابومسلم خراسانی شد که توانست با شدت با امویان روبرو شود و حمایت ایرانیان را کامل با خود داشت.

۳. دستاورد ایرانیان در همراهی با جنبش‌های ضد اموی

می‌توان تأثیرات و دستاوردهای این قیام‌ها که با مشارکت فعال ایرانیان در شرق خلافت اسلامی و در عصر امویان از قیام مختار ثقفی گرفته تا شورش ابن سریج را در چند محور ارزیابی و خلاصه و بیان نمود:

تضعیف حاکمیت امویان در شرق و خراسان و زمینه‌سازی قیام ابومسلم خراسانی و شدت گرفتن دعوت عباسیان در ایران و از سویی دیگر، زمینه‌سازی برای شورش‌های پس از خود که مهم‌ترین آن‌ها قیام ابومسلم بود.

تأثیر شورش حارث در خراسان، برافروختن آتش مخالفت‌ها در خراسان بر ضد امویان بود که عباسیان از آن بهره گرفتند. مهم‌ترین تأثیر قیام حارث در خراسان، بر افروختن مخالفت‌ها بر علیه امویان بود. ابومسلم داعی عباسیان بازیرکی خاصی تمام مخالفت‌ها را بر ضد امویان جهت داده، کار ناقص حارث را در براندازی قدرت امویان در خراسان تکمیل کرد (طبری، همان: ج ۷/۳۴۴).

ابومسلم خراسانی داعی عباسیان پرچم مخالفت خود را با امویان در سالی برافراشت که حارث بر دار آویخته شد و فضای سیاسی برای رشد حرکت عباسیان و گسترش آن بسیار آماده بود. وی از این اوضاع آماده سیاسی بهره برد و بدین شیوه عباسیان در خراسان آشکارا به تبلیغ درباره‌ی خویش پرداختند(همان: ۳۲۵).

می‌توان دریافت که، شورش حارث بن سریج، به رغم شورش این اشعث به بنیاد خلافت اموی نظر نداشت؛ زیرا هنوز زمینه برای براندازی آن فراهم نبود و مردم خراسان در آن زمان به اصل خلافت نظری نداشتند. قیام حارث دارای ویژگی‌های ایدئولوژیک و عدالت خواهانه‌ای می‌بود. رهبر شورش از سویی علت اصلی قیامش را مبارزه با دین‌ستیزی امویان و از سوی دیگر، استیفای حقوق طبقات پایین جامعه و مبارزه با ظلم و جور امویان می‌دانست(خطیب، همان: ۱۵۴).

به‌طور کلی می‌توان کنش سیاسی-نظامی ایرانیان و قیام‌های مسلحانه در دوره امویان در خراسان را پاسخی در برابر تبعیض طبقاتی که در جامعه خراسان توسط اشراف عرب در حق ایرانیان تازه مسلمانان و طبقات پایین اعراب روا داشته می‌شد دانست. نتیجه‌ی ظلم و ستم‌های اقتصادی و نژادی امویان بر طبقات و موالیان ایرانی‌ای ایشان را بر علیه امویان به فکر بر اندازی انداخت و دائم در پی یک منجی بودند، تا آن‌ها را از ظلم و ستم حکم رانان اموی نجات دهد، از این رو هر کسی با هر انگیزه‌ای به مبارزه با امویان می‌پرداخت دور او جمع می‌شدند.

در این مقطع، رهبران قیام‌هایی هم‌چون مختار و ابن سریج و دیگر رهبران شورشی، شخصیتی بودند که از وضعیت وخیم اقتصادی و طبقاتی و تبعیض نژادی امویان علیه توده مردم خراسان بهره برده و توانسته بود رهبری اعتراضی مردم را بر ضد بنی امیه به‌عهده گیرند. اغلب رهبران با شعارهای خون خواهی و حمایت از اهل البیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و انتقام از بنی امیه و گسترش عدالت و از میان برداشتن تبعیض عربی و عجمی و از بین بردن ظلم و ستم، خود را معرفی و قیام می‌کردند. در نتیجه، با این شعارها توانستند قیام‌هایشان را به مدت سالیان متمادی تا سقوط بنی‌امیه در منطقه‌ی خراسان و سایر نقاط سرزمین اسلامی پایه‌ریزی و گسترش دهند. هرچند این تحریکات در ظاهر با شکست مواجه می‌شد، ولی توانست پایه‌های دستگاه اموی را سست نماید و در نهایت، این قیام‌ها مقدمه‌ای شد برای شکل‌گیری قیام‌های بعدی، مانند قیام یحیی بن زید(۱۲۵ق) و شروع قیام ابومسلم خراسانی(۱۲۹ق) که او توانست از نتایج، تجربیات و ظرفیت این قیام‌ها برای سرکوبی و سقوط رژیم امویان استفاده‌ی کامل ببرد.

۴. دولت عباسیان و کنش سیاسی مجدد ایرانیان

با سقوط بنی‌امیه و اعلام حکومت بنی‌عباس از سال ۱۳۲ در کوفه، سال‌های ۱۳۲ تا ۲۳۲ هجری قمری عصر اول حکومت عباسی می‌باشد. در این دوران، که دوران ثبات و عصر طلایی خاندان عباسی به‌شمار می‌رود، ایرانیان نقش و جایگاه مهمی در دستگاه خلافت داشتند. اما دسته‌ای از ایشان که آرزوهای خویش را بر باد رفته می‌دیدند، دست به شورش‌های متعددی زدند و جنبش‌هایی را پدید آوردند که دستگاه خلافت را با چالش‌های بسیاری روبرو نمود. با وجود این که ایرانیان در شکل‌گیری حکومت عباسی و اداره‌ی سرزمین‌های اسلامی در این دوران نقش مهم و برجسته‌ای داشتند. اما عده‌ای از ایرانیان ناراضی از حکومت بنی‌عباس، برپاکننده‌ی بخش عمده‌ای از جنبش‌هایی بودند که در آن روزگار رخ می‌داد. ایرانیان که در این پیروزی سهم به‌سزایی داشتند، خواهان این بودند که سهم بیشتری را در اداره امور جامعه اسلامی بر عهده گیرند. در این دوران، قدرت برخی از بزرگان ایرانی به حدی فزون گشت که سبب ترس خلفای عباسی گردید و بعضی از ایشان را به قتل رساندند، ابوسلمه و ابومسلم، از جمله این بزرگان بودند (طبری / همان / ۴۳۰/۷، ابن طقطقی / ۱۷۱).

با قتل رهبران ایرانی که نقش فعالی در پیروزی نهضت عباسی داشتند، حس انتقام‌جویی ایشان طغیان نمود و دست به اقداماتی اعم از نظامی و سیاسی زدند (ابن اثیر، همان: ج ۳۵۷/۴). ایرانیان برای رسیدن به اهداف‌شان به دو دسته تقسیم شدند:

۱- دسته‌ای در کنار خلفا قرار گرفتند و در مناصب مهم حکومتی نفوذ کردند.

۲- دسته‌ای دیگر در مقابل ایشان ایستادند و به مبارزه مشغول شدند.

بنابراین با توجه به اهمیت دسته دوم و ارتباط آن با این پژوهش، با حفظ اختصار به بررسی و شکل‌گیری و دستاوردهای جنبش‌های ایرانی در این عصر و مهم‌ترین این حرکات می‌پردازیم. حرکت و جنبش‌های سنباد، اسحاق ترک، راوندیه، استاذسیس، المقنع، بابک خرم‌دین، مازیار، از مهم‌ترین جنبش‌هایی بودند که در عصر اول خلافت عباسی به‌وقوع پیوستند.

۵. جنبش‌های ایرانیان بر ضد دستگاه خلافت عباسی

پس از قیام و برافراشتن پرچم مخالفت ابومسلم با دستگاه عباسی که منجر به قتل ابو مسلم، توسط منصور عباسی شد، جنبش‌های ایرانیانی که از رفتار دولت مردان عباسی ناخشنود بودند، آغاز شد (طبری، همان: ۴۷۹). وجه مشترک اکثر این جنبش‌ها، ادعای خون‌خواهی ابومسلم بود. ماهیت مذهبی این جنبش‌ها چندان برای ما شناخته شده نیست، اما با بررسی منابع، این نکته روشن می‌شود که اکثر رهبران این جنبش‌ها تعالیم مذهبی ادیان قدیم را با تعالیم اسلام درهم می‌آویختند و از این

راه، در میان گروه‌های ایرانی با عقاید گوناگون هوادارانی می‌یافتند (ابن اثیر، همان: ج ۴/۳۵۷؛ ابن ندیم، همان: ۴۰۵).

۵-۱. قیام سنباد

حرکت «سنباد» نخستین عکس‌العمل در برابر کشته شدن ابومسلم بود (طبری، همان: ج ۷/۴۹۵). وی از اشراف نیشابور بود که به‌هنگام آشوب خراسان بر ضد امویان، مردم را به شورش بر ضد اعراب اموی ترغیب کرد، این حرکت وی موجب طرح دوستی بین او و ابومسلم شد و این رابطه چنان محکم و استوار شد که سنباد در خون‌خواهی ابومسلم سوگند یاد کرد که جان و مال خویش را برای خون‌خواهی او صرف کند (ابن طقطقی، همان: ۱۵۳). سنباد در جنبه‌ی عقیدتی از اصول خرمیان و مزدکیان قدیم پیروی می‌کرد در حقیقت حرکت سنباد حرکتی زرتشتی بر ضد مسلمانان بود و چنین اظهار می‌کرد که قصد نابودی کعبه را دارد (طبری، همان: ج ۷/۴۹۵). در میان منابع تاریخی، عقاید سنباد را تنها نظام الملک روایت کرده است. وی می‌نویسد:

«از نیشابور به ری آمد و گبرکان طبرستان را بخواند و دانست که اهل کوهستان بیشتر رافضی، مشبهی و مزدکیانند ... دعوی کرد که رسول ابومسلم بود و مردمان عراق و خراسان را گفت که ابومسلم را نکشته اند، ولیکن قصد کرد که منصور به قتل او و او به نام میهن خدای تعالی بخواند، کبوتری گشت سپید و بهرید و اکنون در حصاری است، در مس کرده با مهدی و مزدک نشسته است و هر سه بیرون می‌آیند و مقدم ابومسلم بود و مزدک وزیرش و نامه به من آمده است چون رافضیان نام مهدی بشنیدند و مزدکیان نام مزدک جمعی بسیار گردآمدند و کار او بزرگ شد و به جایی رسید که صد هزار مرد بر او گرد آمدند» (نظام الملک، ۱۵۶).

طوقش می‌نویسد:

«حرکت سنباد با سه انگیزه شناخته شده است، سیاسی، عقیدتی و نژاد پرستی. از جنبه سیاسی، سنباد تصمیم داشت از منصور خلیفه عباسی، قاتل ابومسلم، خون‌خواهی کند. هدف او هم‌چنین اعتراض به سیاست‌های خاص عباسیان بود که پس از پیروزی بر امویان نفوذ خراسانیان را محدود می‌کرد. از جنبه‌ی نژاد پرستی انگیزه‌ی سنباد، زنده کردن حکومت ایرانی و تقویت عنصر ایرانی در برابر حکومت عربی بود؛ به هر حال وی به برکت تدبیر و سیاست خود در مدت کوتاهی موفق به جذب سپاهیان زیادی شد. وی در جنگ با سپاه منصور در سال (۱۳۷ هـ ق) مغلوب شد و سر سنباد برای خلیفه به بغداد فرستاده شد» (طوقش، ج ۲/۴۶؛ طبری، ج ۷/۱۸۵؛ ابن اثیر، ۱۸۳/۵).

۵-۲. قیام راوندیان

از جنبش‌های مهمی که با یاد ابومسلم و برای خون‌خواهی او در سال ۱۴۱ ه.ق شکل گرفت، «جنبش راوندیان» بود که تعلیم و مبانی اعتقادی پیچیده و شگفت آوری داشت. این گروه ظاهراً دم از علاقه‌ی به منصور عباسی می‌زدند و در واقع در صدد هلاکت وی بودند (طبری، همان: ج ۳/۱۲۹). آنان بیشتر از اهالی خراسان بوده و هدفشان این بود که منصور را به قتل رسانند همان‌گونه که او ابومسلم را به نیرنگ هلاک کرد (زرین کوب، همان: ۱۷۶). گروهی از راوندیه به کاخ منصور در بغداد حمله کردند و در شرایطی که نزدیک بود منصور به دست آنان هلاک شود به دست یکی از سردارانش نجات یافت (تجارب السلف، ۱۰۶). عموماً فرقه‌های وابسته به ابومسلم را راوندیه می‌نامند و معتقدند که امامت از ابراهیم به ابومسلم رسیده است و منصور با درک خطر آنان، کشتن وابستگان این فرقه را مباح اعلام کرد (نوبختی، ۱۹۶۳ م: ۴۶). در جنگی که بین آن‌ها رخ داد، سرانجام منصور با کمک عده‌ای از سرداران دلیر، توانست راوندیه را شکست دهد و تمامی آنان را به قتل برساند. بنابراین این حرکت هیچ انگیزه‌ی دینی و مذهبی در خود نداشته و فقط راهی برای انتقام از منصور عباسی بود که ناموفق ماند (ابن طقطقی، همان: ۱۶۹؛ ابن اثیر، همان: ج ۳/۳۰۹).

۵-۳. قیام استاذ سیس

حرکت «استاذ سیس» جنبش دیگری در ناحیه خراسان است که در سال ۱۵۰ ه.ق آغاز شد. وی از مجوسیان خراسان بود که خود را موعود زرتشت قلمداد می‌کرد و ادعای پیامبری داشت و در صدد بود که آیین زرتشتی را با برخی اصلاحات احیاء کند. برخلاف فرضیه بسیاری از نویسندگان هیچ دلیلی در دست نیست که استاذ سیس خود را با یاد و خاطره ابومسلم پیوند داده باشد (ابن اثیر، همان: ج ۳/حوادث سنه ۵۰ ه.ق).

استاذ سیس فرمانروای ناحیه هرات بود که به همراه پیروانش از حامیان عباسیان محسوب می‌شد و با لشکریان آنان همکاری می‌کرد (یعقوبی، همان: ج ۲/۱۸۰). یعقوبی معتقد است انگیزه اصلی شورش استاذسیس اعتراض به ولیعهدی مهدی بوده است (همان: ۱۸۵). وی مدتی پیش از شورش، خود را مسلمان خواند و هنگامی که در سیستان خروج کرد، عده‌ی بسیاری دور او گرد آمدند. به نظر می‌رسد که تبلیغات استاذسیس، رنگ و بوی مذهب زرتشتی داشته و به دنبال احیای اندیشه‌های ایران باستان بوده است.

در واقع، وی خواهان تلفیق اندیشه‌های زرتشتی با دین اسلام بوده و از این طریق، برای جذب بیشتر ایرانیان ناراضی از دستگاه خلافت می‌کوشید (ابن اثیر، همان: ج ۳/۲۷۶). استاذ سیس توانست بر سیستان و هرات و بادغیس غلبه کند و بارها سپاهیان منصور عباسی را شکست داد اما سرانجام شکست خورد و کشته شد (همان: ۲۸۰).

۵-۴. قیام مقنع

شورش «مقنع» که از جمله یاران ابومسلم بود در سال (۱۵۹ هـ ق) آغاز شد. مقنع در کنار ابومسلم نقشی فعال و مؤثر در دعوت عباسی ایفا کرد اما پس از قتل ابومسلم که خیانتی آشکار در حق یاران نهضت بود به شدت از عباسیان روی گردان شد (همان: ج ۵۳/۵-۵۲). وی در ابتدا ادعای پیامبری کرد، توسط یکی از گماشتگان منصور بازداشت و به بغداد فرستاده شد پس از آزاد شدن، ادعای خدایی کرد و مدعی شد که مردگان را زنده می کند و یارانش را به بهشت جاودان می برد. بیرونی در این رابطه می نویسد:

«این مقنع را پیروان بسیاری است که در ماوراءالنهر هستند، از مردم خویش را پنهان می دارند و در ظاهر اسلام را به خود بسته اند» (بیرونی، همان: ۲۳۲).

وی داعیانی به سراسر خراسان و ماوراءالنهر فرستاد و مردم را به پذیرش عقاید خویش فراخواند و از جنبه‌ی دینی تعالیم مقنع متأثر از اصول خرمیه بود. وی تعالیم مزدک را زنده می کرد و وظایف شرعی را باطل می دانست و هدف او نابودی ارکان اسلام بود (همان: ۲۳۴؛ طبری، همان: ج ۸/۱۳۵). گروه‌های بسیاری از موالی ایرانی و روستاهای خراسان و ماوراءالنهر و گروهی از ترکان آن دیار با سرعت دعوت وی را پذیرفتند و به نشانه مخالفت با عباسیان جامه‌ی سفید بر تن کردند و پرچم‌های سفید برافراشتند. آنان کاروان‌ها را غارت می کردند، زنان و کودکان را به اسارت می بردند و مسجدها را ویران می کردند، عده‌ای به شکایت از آنان نزد مهدی رفتند و او را از خطر نابودی اسلام بیم دادند. خلیفه افرادی را برای مقابله با آنان فرستاد اما به دلیل اقامت آنان در دژهایی که از لحاظ جغرافیایی غیر قابل نفوذ بود، محاصره آنان مدت‌ها به طول انجامید (صدیقی، ۱۳۷۲: ۲۶۷-۲۰۰).

سرانجام در سال ۱۶۱ هـ . ق، معاذ بن مسلم با سپاهی کامل برای جنگ با مقنع لشکر کشی کرد. در این جنگ، سپیدجامگان شکست خوردند و فراریان به سنام که پایگاه مقنع بود، گریختند و در اطراف خویش خندق کندند. مدت محاصره طولانی شد، یاران مقنع در خفا از حرشی امان خواستند و او نیز به آن‌ها امان داد و حدود سی هزار نفر از یاران مقنع تسلیم گشتند (ابن اثیر، همان: ۵۸). به لحاظ سیاسی این حرکت با شخصیت ابومسلم خراسانی رهبر ایرانی پیوند خورده و استمرار حرکت‌های سنباد و راوندیه بود و هدفش ایجاد هویتی ایرانی و استقلال سیاسی در برابر حکومت عباسی بود (علی عبدالرحمن، ۱۹۹۳ م: ۳۴۲).

۵-۵. اسحاق ترک

اخباری که راجع به جنبش اسحاق ترک یافت می شود، کمتر از سایر جنبش‌هاست، به همین دلیل سرگذشت این جنبش تا حدودی در هاله‌ی ابهام فرو رفته است. پس از قتل ابومسلم توسط منصور، یاران ویژه‌ی او به شهرها گریختند و یکی از آنان، به نام اسحاق به ترکستان و بلاد

ماوراءالنهر پناه برد و در آنجا مردم را به ابومسلم دعوت می‌نمود و می‌گفت: ابومسلم در کوهستان ری زندانی است و در وقت معینی ظهور خواهد کرد (ابن ندیم، همان: ۶۱۵). اسحاقیان، نام جنبشی بود که پس از کشته‌شدن ابومسلم خراسانی، به‌دست منصور عباسی، توسط اسحاق ترک به خون‌خواهی وی آغاز شد. اسحاق اعلام داشت که ابومسلم رسول و فرستاده زرتشت بوده‌است و بدین‌سان وی فرمان‌برداری و وفاداری گروه‌های وفادار به ابومسلم را به دست آورد. پیروان اسحاق، به‌عنوان حامیان جنبش خرم‌دینی، که شاخه‌ای برآمده از فرقه مزدکی زرتشتی بود، که در آن ابومسلم نیز مورد احترام بود، شناخته شده‌اند (همان: ۴۸۳). این نهضت دوامی نیاورد و توسط عباسیان از میان برداشته شد و دستاورد و نتیجه‌ای محسوس از این قیام ثبت نشده است (ابن اثیر، همان: ۴۰۰).

۵-۶. قیام بابک خرم‌دین

قیام بابک یک حرکتی بود که اهداف سیاسی را دنبال می‌کرد. این حرکت نمود دینی و هدفی سیاسی در مقابل خلیفه عباسی داشت. شورش بابک خرم‌دین خطرناک‌ترین حرکتی بود که حکومت عباسی از آغاز پیدایش به آن دچار شده بود. در زمان قیام بابک، دستگاه خلافت عباسی صحنه کشمکش بر سر خلافت، میان امین و مأمون بود. مأمون، خلیفه عباسی، سرگرم مشکلات فراوان خویش بود و این فرصت خوبی برای مخالفان دستگاه خلافت بود تا در این صحنه‌ی پرآشوب، عرض اندام کنند.

بابک و پیروان او ضد سلطه‌ی سیاسی عرب و دین اسلام بودند؛ آنان به اصل تناسخ و رجعت اعتقاد داشتند. در اندیشه‌های آنان، نوعی اباحه‌گری به چشم می‌خورد. شورش بابک مظهر تندترین اعتقادات ایرانی باستانی و ضد عرب بود. وی در روزگار مأمون سر به شورش برداشت و با کامیابی بارها لشکریان عباسی را درهم کوبید (طبری، همان: ۳۳۱؛ مقدسی، همان: ۴۵۷؛ صدیقی، همان: ۲۶۶ و ۲۶۷).

بابک به داشتن مهارت سیاسی معروف بود. او از اوضاع دشواری که حکومت در نتیجه درگیری میان امین و مأمون به آن دچار شده بود، استفاده کرد و حرکت خصمانه‌اش را در سال ۲۰۱ ق/ ۸۱۶ م در مناطق شمالی، یعنی مناطقی که از سلطه‌ی حکومت به دور بود، اعلان کرد. کوه‌های آذربایجان و اران، مهد این حرکت و مرکز آن «بذ»^۱ بود. بابک، سیاستی حکیمانه را در جذب پیروانش پیشه کرد و موفق شد که همه‌ی بخش‌های آذربایجان را به هم بپیوندد. دعوت او با موفقیت بسیاری در منطقه جبال، همدان، اصفهان، ماسبدان، مهران و این دعوت در طبرستان، گرگان، ارمنستان، خراسان و بخش بسیاری از دیلم به دعوت او پیوستند و این دعوت در طبرستان، گرگان، ارمنستان، خراسان

۱. منطقه و قلعه‌ای در شمال آذربایجان (کلبر کنونی) به‌خاطر قیام بابک معروف شد و مرکز اصلی قیام خرم‌دینان بود.

و دیگر سرزمین‌های غیر عرب گسترش یافت (یعقوبی، همان: ج ۴۱۹/۲؛ دینوری، همان: ۳۸۰؛ مسعودی، التنبیه والاشراف: ۳۰۶؛ خطیب بغدادی، همان: ۲۵۲-۲۶۸؛ طقوش، همان: ۱۵۶).

با مرگ مأمون، معتصم یکی از سرداران ترک خود بنام افشین را با سپاهی عظیم از ترکان و ساز و برگ جنگی به نبرد بابک فرستاد. افشین پس از سه سال جنگ، بابک را با پیام‌ها و دلنوازی‌ها فریب داد و وی را دستگیر کرد و نزد معتصم برد. خلیفه دستور داد بابک را سوار بر فیل گرد شهر گردانند، سپس او را با شکنجه و خفت تمام کشت و پاره‌های جسدش را بر دار آویخت (مسعودی، همان: ج ۳۵۱/۲؛ نظام الملک، همان: ۱۷۶).

به این ترتیب، با مرگ بابک، جنبشی که از روزگار مأمون، دستگاه خلافت عباسی را به خود مشغول داشته بود و به روایت مسعودی: «نزدیک بود خلافت را از پیش بردارد و مسلمانی را تغییر دهد» (همان: ۳۸۱؛ مقدسی^۱، همان: ۵۶۰)، به پایان راه خود رسید و جز سال‌ها کشمکش بین بابک و دستگاه خلافت عباسی، دستاوردی که بتواند منجر به تشکیل حکومت و یا رقابتی با خلفای قدرتمند عباسی که دوران شکوه خود را پشت سر می‌گذاشتند در پی نداشت. اما عباسیان را با چالش بزرگی روبرو کرد (صدیقی، همان: ۲۹۷-۲۵۰؛ مادولونگ، ۱۳۷۷: ۵۲۳).

۵-۷. قیام مازیار بن قارن

هنوز ماجرای بابک به پایان نیافته بود که یکی از شاهزادگان طبرستان بنام «مازیار بن قارن» آیین خرمی را پیش گرفت و سر به شورش آورد. وی آخرین امیر قارن‌ها در طبرستان بود که پس از اسلام آوردن از طرف مأمون استاندار طبرستان شده بود (یعقوبی، همان: ج ۳۷۹/۲). وی دارای گرایش‌های استقلال طلبانه بود و از لحاظ مذهبی به مذهب خرمیه نزدیک بود و انگیزه‌های او همان انگیزه‌های بابک بود. وی سرانجام به خیانت برادرش کوهیار به سپاهیان خلیفه تحویل داده شد و مانند بابک به قتل رسید و جسدش در کنار او به دار آویخته شد (همان: ج ۵۴۶/۲).

۶. تحلیل علل این قیام‌ها در دوره عباسیان

اوضاع اجتماعی، سوء رفتار بنی‌عباس، حکام و مأموران آنان نیز زمینه را چنان آماده کرده بود که هرکس به مخالفت با آنان برمی‌خاست، طبقات ناراضی به او می‌پیوستند. وجه مشترک بیشتر این قیام‌ها، ادعای خون‌خواهی ابومسلم بود. مبنای اعتقادی این قیام‌ها، بازگشت به دین قدیم ایرانیان بود، ولی برای جذب عناصر مخالف با حکومت عباسی، در دین تسامح نشان می‌دادند و عقاید

^۱. کتاب البدء و التاریخ مقدسی برای آگاهی از عقاید خرم‌دینان بهترین مأخذ است. همین مؤلف فصلی نیز در کتاب خود درباره شورش بابک و دفع او آورده است.

گوناگون در میان ایشان دیده می‌شد. این مسئله، به حدی چشم‌گیر بود که در مورد بیشتر قیام‌ها، شناخت اعتقادات امری بسیار مشکل می‌باشد. این قیام‌های متوالی تا سال‌ها، دستگاه خلافت را به خود مشغول ساخت و خلفا برای سرکوب آنان تلاش فراوانی نمودند. علی‌رغم این که در برخی موارد، رهبری این قیام‌ها در دست افراد برجسته و صاحب نام قرار داشت، ولی این قیام‌ها به‌طور کلی، نمایانگر احساسات و تمایلات ضد عباسی رعایا و بخش‌های فرودست جامعه بودند و ورای آن‌ها، مسائل و مشکلات محلی، از قبیل، دراز دستی محصلان مالیاتی و عمال حکومتی نهفته بود.

هم‌چنین، شمار زیاد نفرات ایرانی شرکت‌کننده در این شورش‌ها، که اغلب از رعایا بودند، حکایت از گستردگی و نیز جنبه‌ی اعتراض اجتماعی - اقتصادی این قیام‌ها دارد. می‌توان از عوامل مهم و مؤثر پیوستن ایرانیان به این قیام‌ها و جنبش‌ها، کنش سیاسی استقلال‌طلبی ایشان و کوشش آنان برای ایجاد حکومتی ایرانی در کشورشان را نام برد. همان‌طور که بیان شد، عده‌ای از ایشان برای رسیدن به استقلال، آزادی و رهایی از ظلم و ستم اعراب به مبارزه مسلحانه با دستگاه خلافت پرداختند و قیام‌های عظیمی را به راه انداختند.

۷. کنش ایرانیان، دستاوردها و شکست‌ها

همان‌طور که بیان کردیم ایرانیان که دارای گذشته‌ی پرافتخاری بودند، بعد از اسلام آوردن و دیدن تبعیض از سوی خلفا، به فکر رهایی از وضع موجود و کنار زدن خلفای اموی و عباسی افتادند. بعد از سقوط امویان و روی کار آمدن بنی‌عباس توسط ابومسلم خراسانی و ایرانیان، سبب نفوذ زیاد آنان در حکومت اسلامی و عباسی شد. از این پس ایرانیان برای مقابله و معارضة با عرب سه راه در پیش گرفتند.

اول قیام سیاسی که به وسیله ابومسلم آغاز و بعد از ناسپاسی نسبت به ابومسلم به شدت ادامه یافت، که نتیجه آن در طول سالیان متمادی و گذشت زمان به تشکیل سلسله طاهریان و صفاریان و سامانیان منجر شد.

دوم قیام بر ضد ائین اسلام و تعهد در تخریب مبانی آن که در واقع این اقدام نوعی مقاومت منفی بر ضد حکومت اسلامی بود و در عصر بنی‌عباس با شوقی عجیب ادامه یافت که با مقاومت خلفا و ایرانیان که به دین مقدس اسلام مشرف شده بودند روبرو شده و با شکست سرکوب شد.

سومین راه مبارزه، مبارزات اجتماعی - ادبی که به وسیله مسلمانان ایرانی صورت گرفت. ایشان با افکار اسلامی به جنگ با حکام عرب رفته و زمانی که دیدند تبلیغ نظریه انسانی و اعتدالی اسلام، برای درهم کوبیدن نژادپرستان عرب کفایت نمی‌کند، نظریه افراطی آنان را

با نظریه مشابهی در هم کوبیدند. اساس تبلیغات این دسته تحقیر قوم عرب بود و ادعا می‌کردند که هر قوم و ملتی هر چند پست باشند باز هم بر قوم عرب برتری دارند. حتی کار تبلیغات آنان به جایی رسید که گروه زیادی از ایرانیان مسلمان شده به آنان پیوستند و در اشاعه تبلیغات با آنان فعالیت نمودند (ابن اثیر، همان: ج ۳/۲۷۸؛ صدیقی، همان: ۳۲۰؛ زرین کوب، ۱۳۶۳: ۳۸۴).

حال با توجه به این مطالب، سؤال و مسأله اصلی این است که با این همه تبلیغات و فعالیت و کنش‌های نظامی و سیاسی این نهضت‌ها، چه دستاوردی و نتیجه‌ای برای ایشان حاصل شد؟ و یا این که به عبارتی دیگر، این قیام‌ها علاوه بر چندین سال کشمکش با حکومت مرکزی و جدال نظامی با خلفا، آیا نتیجه‌ای هم جز شکست و سرکوب و کشته شدن رهبران و پراکندگی پیروان ایشان که برخی معتقدند، به دنبال داشت؟ برای رسیدن به جواب این سؤال باید ببینیم که از چه زاویه‌ای باید به این قیام‌ها نگاه کنیم و از چه منظری به دنبال جواب این سؤال باشیم، از منظری که به دستاورد خواهیم رسید یا از نگاه و منظری که به شکست این نهضت‌ها می‌رسیم.

نگاهی که مشرف به شکست می‌باشد را باید از زاویه جامعه شناختی و از این منظر بررسی نمود، و این طور بیان نمود که در بررسی نتایج این حرکت‌ها، ابتدا باید به این قیام‌های ایرانی در این دوره با در نظر گرفتن ویژگی‌های مشترک‌شان نگاه کرد. بدین صورت که قیامی از منطقه‌ای محدود شروع می‌شد و بنا به شرایط زمانی- مکانی و توانایی رهبر قیام کم کم مناطق بیشتری را در بر می‌گرفت و پس از مقاومت در برابر سپاه عباسی تن به شکست می‌داد و هیچ یک از آن‌ها موفق به تشکیل حکومتی مستقل نمی‌شوند و علت اصلی سرکوب شدن این نهضت‌ها یکی بعد از دیگری این بود جامعه عصر خود را خوب نمی‌شناختند و در محاسبات خود، دچار اشتباهات سیاسی و محاسباتی و جامعه شناختی می‌شدند.

با توجه به این نگاه، قطعاً شکست این جنبش‌ها مبرهن است، چرا که در دوره عباسیان تقریباً دو قرن بود که دین مقدس اسلام در ایران جانشین دین زرتشتی شده بود و به برکت همین جایگزینی مسلمانان ایران در قرون اولیه با تمام وجودشان بر مبنای اسلام و باورهای عمیق دینی معتقد بودند و هر کس را که به این مبنای اعتقاد نداشت و یا موضعی مخالف می‌گرفت کافر و مرتد می‌شمردند. بنابراین مسلمانان ایرانی با توجه به این اعتقادات و باورهای عمیق اسلامی عدم همکاری و مبارزه با این نهضت‌ها را واجب دانسته و به مخالف شدید می‌پرداختند و عملاً مانع حصول دستاوردی برای این نهضت‌ها می‌شدند (صدیقی، همان: ۳۲۰؛ بیات، ۱۳۸۴: ۲۰۷).

اما از منظر و زاویه‌ای دیگر نیز می‌توان به این موضوع نگاه کرد و آن این که، با در نظر گرفتن نگاه جامعه شناختی و استفاده از تجربیات گذشتگان و رعایت حقوق مسلمانی و احترام به عقاید مسلمانان، که بر مبنای همین دلیل مقدس اسلام (اهتمام به اسلام) و پیروی از آن شکل گرفته بود، عده‌ای از قیام کنندگان در اوایل قرن سوم، این اصل مهم و مسلم را درک کردند که شورش بر ضد اسلام و مسلمانی نمی‌تواند راه گشا باشد تا بدان وسیله بتوان حکومت را به دست آورد، بلکه

با در نظر گرفتن پیشینه شکست‌های جنبش‌های مخالف و گذشتگان و عدم شناخت جامعه آن عصر، ایشان توانستند با تکیه بر اسلام و احترام گذاشتن به مبانی آن و نفوذ در دستگاه خلافت عباسی و اطاعت از خلیفه (به دلیل نیاز و کسب مشروعیت) از ایشان، به صورت خاموش و زیرکانه به ریشه کن نمودن و کم رنگ کردن نفوذ عرب اقدام کنند. این قیام ادبی - اجتماعی و فرهنگی ایرانیان بود که با نفوذ در دستگاه خلافت عباسی، توانستند ضربات شدیدی بر حکومت خلفای عرب به ویژه عباسیان وارد آورند. و در راستای این نفوذ، هماهنگ قیام‌های ایرانی نیز، از طریق مختلف سیاسی - نظامی ادامه می‌یافت که نتایج مثبتی را نیز به دنبال داشت.

بنابراین، به یقین می‌توان مهم‌ترین دستاورد این تاکتیک سیاسی - اجتماعی ایرانیان همراه با نفوذ فرهنگی ایشان را، از بین بردن تمرکز قدرت سیاسی حکومت مرکزی و تأسیس حکومت‌های متقارن نیمه مستقل در اوایل قرن سوم هجری دانست. ایرانیان توانستند با این ابزار به صورت حکومتی مستقل یا نیمه مستقل در کنار حکومت مرکزی از نوع استیلاء یا استکفاء به اداره مملکت و قلمرو خویش دست پیدا کنند (مقدسی، البدء و التاريخ: ج ۱/۱۶۴؛ ابن طقطقی، همان: ۳۸۰؛ بیات، همان: ۳۰۱).

اما از دوران معتصم، خلیفه برای کاستن از نفوذ ایرانیان به ترکان روی آورد، اما ایرانیان همچنان در صدر امور بودند. از این زمان به بعد، رقابت شدیدی میان عنصر ترک و ایرانی پدید آمد، کم کم با حمایت خلفا از ترکان، ایرانیان به کناری نهاده شدند و با کنار رفتن ایشان از صحنه حکومت داری، عصر نیرومندی، گسترش و شکوفایی تمدن اسلامی و عباسی به پایان رسید، اما حکومت‌های متقارن در ایران که تقریباً به صورت مستقل اداره می‌شدند، روز به روز قوی‌تر و منسجم‌تر از گذشته در صحنه سیاسی مملکت و قلمرو اسلامی پیشرفت می‌نمودند در حالی که از ارزش و اعتبار خلیفه عباسی به مرور زمان کاسته و ضعیف‌تر می‌شد (مقدسی، همان: ۱۸۰).

۸. حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل دستاورد کنش‌گری ایرانیان در دوره خلافت عباسی

همان طور که بیان شد، عصیان ایرانیان در برابر سلطه تحقیرنژادی اموی ابتدا منجر به تأسیس حکومتی عربی - ایرانی (عباسی) و انتقال و تغییر ساختار قدرت در حکومت اسلامی شد. در دوره‌های بعد نیز تأسیس دولت‌های مستقل و نیمه مستقل ایرانی در بخش شرقی خلافت عباسی از مهم‌ترین دستاورد و نتایج نهضت ایرانیان بود، تشکیل حکومت‌های متقارن اعم از حکومت مستقل و نیمه مستقل در ایران و شرق خلافت عباسی، حاصل کنش سیاسی ایرانیان به عنوان یک متغیر مستقلی بود که می‌توان گفت منجر به تشکیل حکومت‌های متقارن با خلافت عباسی گردید. اساسی‌ترین هدف مشترک مورد نظر شاعران و شورشیان ایرانی و شعوبی، اندیشه استقلال و تجدید

قدرت و سلطنت پیشین در ایران بود. کشور ایران قریب دویست سال در خدمت و تسلط مستقیم عرب بود تا اینکه در دوره مأمون خلیفه عباسی ایرانیان موفق شدند اولین دولت نیمه مستقل ایرانی را تأسیس کنند.

با تأسیس سلسله طاهریان (۲۰۵ هجری) بود که مقدمه‌ای برای تأسیس سلسله‌های دیگر ایرانی و از میان بردن تدریجی سیادت عرب و سلطه خلفای عباسی فراهم شد (خضری، ۱۳۷۷: ۱۳۵). این سلسله‌ها البته غیر از سلسله‌های ایرانی طبرستان است که بنام اسپهبدان بود که از همان دوره انقراض ساسانی در پشت کوه‌های البرز امارت یافتند و هیچ‌گاه فرمان خلفا را گردن ننهادند.

سلسله‌هایی که از عهد مأمون در ایران تأسیس یافتند دو دسته بودند: دسته اول مانند زیدیان، صفاریان و آل بویه و زیاریان به علت عدم گرویدن به مذهب رسمی خلفا، سیادت روحانی خلیفه بغداد را قبول نداشتند. این دولت‌های نیمه مستقل انساب خود را به شهریاران و یا قهرمانان باستانی می‌رساندند (فرای، ۱۳۶۳: ۱۸۶). دسته دیگر مانند سامانیان، غزنویان و سلجوقیان چون مذهب تسنن داشتند و بر همان مذهب خلیفه بودند و او را به عنوان امیرالمؤمنین می‌شناختند و در حقیقت خود را از جانب او منصوب می‌دانستند. به‌طور کلی دولت‌هایی که در ایران تشکیل شده بودند تا سال ۶۵۶ هجری یعنی تا زمان سقوط بغداد به دست هلاکوی مغول مستقیم یا غیرمستقیم از خلیفه اطاعت می‌کردند (ابن اثیر، همان: ج ۷۱/۸؛ بنداری، همان: ۲۱؛ مشکور، ۱۳۸۰: ۱۵۱). البته ایرانیان همیشه برای رسیدن به استقلال تلاش کردند. امارت طاهریان در ایران، الگوی رفتار سلسله‌هایی گشت که تا انقراض خلافت عباسی از هرگونه دخالت بدون واسطه خلفای بغداد در اداره ولایات ایران جلوگیری می‌کردند.

۹. تأثیر کنشگری ایرانیان بر تحول فرهنگی و اجتماعی دوران خلفا

عامل آشنایی ایرانیان با اسلام سبب ارتباط اعراب و ایرانیان شد که به‌عنوان یک قوم با فرهنگ خاص خود، امکان تماس با ملت ایران را یافتند. در واقع آنان پرورش یافته‌ی جاهلیت بودند. جاهلیت از نظر قرآن، عصری که با تمام موازین و ارزش‌های اخلاقی، دینی و فرهنگی درست در نقطه مقابل اسلام بوده است (زریاب خویی، ۱۳۷۰: ۸۳). در مقوله تحولات فرهنگی، ایرانیان پس از اسلام، «عدم پذیرش عمومی معیارهای هویتی فرهنگ قوم غالب» از جانب ایرانیان مطرح است؛ چنان که مهاجمان را به دیوان و یا اهریمن همانند می‌نمودند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۸۲). آنچه پس از اسلام تاکنون در حیات فرهنگی ایرانیان نقش مهمی ایفا نموده، زبان و ادبیات فارسی است. با اینکه خط ایرانیان به عربی تبدیل گردید اما زبان فارسی خود را حفظ نمودند. این در حالی بود که زبان رسمی خلافت در ایران تا قرن سوم و در اولین حکومت نیمه مستقل ایرانی یعنی

طاهریان نیز زبان عربی بود. طاهر ذوالیمینین خود در نظم و نثر عربی صاحب نظر بود و از دبیران و شاعران عربی عصر خویش شناخته می‌شود (نفیسی، ۱۳۳۵: ۱۸۶).

صفاریان در دربار خویش به زبان فارسی سخن می‌گفتند (تاریخ سیستان، همان: ۱۰۶). در دوره سامانیان، رودکی طلایه‌دار این جریان بود و البته فردوسی نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. وی پیشاهنگ سرودن حماسه‌ای بود که بیشترین خدمت را به ساختار هویت ایرانی نمود (گل‌دزبهر، ۱۳۷۱: ۴۵۷). بسیاری از لغات فارسی در زبان عربی رواج یافت و کتاب‌های پهلوی مانند خدای‌نامه و کارنامه و کلیله و دمنه به زبان عربی ترجمه گردید. تحول خط پهلوی ساسانی به رسم الخط عربی - اسلامی در ایران سبب شد که بر اثر پذیرفتن خط قوم غالب، کلمات عربی که از همان زمان ورود اعراب، در بین مردم راه یافته بود، در کتابت جدید فارسی راه یابد.

مهم‌ترین حضور مؤثر ایرانیان در جهان اسلام، فعالیت چشم‌گیر در علوم مختلف و همچنین ورود در تشکیلات اداری خلافت بود. مهم‌ترین منصب حکومتی یعنی وزارت از ایرانیان اخذ گردید و کلمه وزیر واژه‌ای ایرانی و در گذشته‌های دور با لفظ (وژیر) تلفظ می‌شد (امین، ۱۳۵۸: ۱۷۲). این جریان در آغاز خلافت عباسیان تسریع گردید تا آن‌جا که دولت بنی عباس به دولت عجمی - خراسانی شهرت یافت (محمدی، ۱۳۷۴: ۵۱). نفوذ دیوان سالاران ایرانی همچون خاندان برامکه، سهل و آل نوبخت، تعامل فرهنگی بین اسلام و فرهنگ ایرانی را تسهیل نموده و تدریجاً اجزای فرهنگ ایرانی را استمرار بخشید، به طوری که ادیب و مورخی چون «جاحظ» شیوه مملکت داری و سیاست ساسانیان را تمجید می‌نمود (جاحظ، ۱۹۹۵ م: ۵۱). ایرانیان اصول کشورداری و تأسیس و به کار بستن دیوان‌ها را به عهده داشتند و فنون خود را به خلفا آموختند و رسوم ملی ایرانی در دوره عباسی رواج داشت.

لازم به ذکر است اگر عباسیان پایگاه بلندی احراز کردند از برکت مساعی ایرانیان بود (طبری، ۱۳۶۸: ۱۲۴۲)، و برجسته‌ترین شخصیت‌های دربار از میان ایرانیان برگزیده شدند. خلفا در پوشش از ایرانیان مخصوصاً پادشاهان ساسانی تقلید می‌کردند (جاحظ، همان: ۲۰۶)؛ چنان‌که منصور لباس ایرانی بر تن می‌نمود و کلاه مخصوص ایرانیان بر سر می‌نهاد (زیدان، ۱۳۶۹: ۲۸۰). تأثیر دیگر ایرانیان در اعراب به‌ویژه عباسیان، برگزاری و به رسمیت شناختن جشن‌های باستانی نظیر نوروز و مهرگان در دوره عباسیان بود (قلقشندی، ۱۴۰۲: ۴۸). ابن خلدون درباره انتقال فرهنگ و تمدن ایرانی به اعراب معتقد است تمدن و فرهنگ پیشینیان به جانشینان منتقل می‌گردد، چنان‌که تمدن ایرانیان به اعراب (بنی امیه و بنی عباس) منتقل گردید. ناگفته نماند گسترش تدریجی دین اسلام در میان ایرانیان و نیز برخی مشابهات اعتقادی آیین زرتشت و دین اسلام همچنین آشنایی نسبی اما دیرینه دو قوم با یکدیگر، به روند اشاعه فرهنگ کمک کرد و مانع از فرود آمدن ضربه فرهنگی بر هر دو طرف گردید (ابن خلدون، همان: ۳۶۰).

۱۰. نتیجه‌گیری

در دوره امویان، مناسبات اجتماعی و امتیازات اقتصادی و منصبی بر اساس عرب‌گرایی افراطی شکل گرفت و این امر مقابله نسل فرهیخته ایرانی را با آنان به دنبال داشت. از دید نژادگرایی، هر قومی خود را برتر از دیگری می‌دانست و استدلال‌هایی در این باره ارائه می‌نمود. ایرانی‌ها به گذشته پرافتخار خویش می‌بالیدند و اعراب می‌کوشیدند تا به نوعی، گذشته‌ای برای خود دست و پا کنند و با افزودن لفظ اسلام موقعیت برتری برای خود نشان دهند. کار جدال بالا گرفت و عرب‌ها با دارا بودن حق حاکمیت، موقعیت برتری در اختیار داشتند. در واقع عامل اصلی شکل‌گیری نهضت و قیام‌های ایرانی، احساسات ضد عربی ایرانیان و نارضایتی مسلمانان غیر عرب از بی‌عدالتی و تبعیض‌گرایی اعراب که سبب تهییج احساسات ایرانیان می‌شد، بود.

در نهایت، با مقاومت ایرانیان در برابر سیاست تبعیض و نژادگرایی امویان، دستگاه خلافت بنی‌امیه دچار سقوط و اضمحلال توسط عباسیان گردید، که توانستند با کمک ایرانیان به تخت خلافت تکیه بزنند. از زمان استقرار عباسیان بود که ایرانیان بدان امید بسیار به ایشان داشتند و علی‌رغم انتظاری که می‌رفت نتایج رضایت‌بخشی به‌همراه نداشت. کشته شدن قهرمان ایرانی، ابومسلم خراسانی، به‌دست منصور خلیفه قدرتمند، ضربه شدیدی بود که بر امید ایرانیان فرود آمد. ناامیدی و غرور زخم خورده و دل‌تنگی برای وطن به یک سلسله جنبش‌های دینی-سیاسی دامن زد.

حرکت و جنبش‌های سنباد، اسحاق ترک، راوندیه، استاذسیس، المقنع، بابک خرم‌دین و مازیار، از مهم‌ترین جنبش‌هایی بودند که در عصر اول خلافت عباسی به‌وقوع پیوستند. این قیام‌ها با انگیزه‌های مذهبی و یا سیاسی محض و طغیان و تمرد شکل می‌گرفت. جنبش‌های مذهبی با بن‌مایه‌ی زرتشتی‌گری که بر مبنای باورهای دینی خودشان بود، عبارت بودند از جنبش‌های سنباد، المقنع، راوندیه و استاذسیس که به اختصار اهداف و انگیزه‌های این قیام‌ها بیان شد. و دسته دیگر این جنبش‌ها، قیام‌های مهم سیاسی هستند که عبارت بودند از قیام بابک خرم‌دین، مازیار بن قارن و افشین ترک، که در پهنای قلمرو اسلامی به وسعت زیاد صورت یافت.

شایان ذکر است همان‌گونه که بیان شد، ایرانیان همیشه برای رسیدن به استقلال سیاسی و فرهنگی خویش با توجه به سابقه خود دائماً در حال تلاش بودند. بنابراین می‌توان نتایج و دستاوردهای سیاسی این کنش‌ها را به مرور زمان، تشکیل حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل محلی ایرانی دانست، که در پرتو و حاصل از این قیام‌ها شکل گرفت و موجب برآمدن سلسله‌های نیمه مستقل متقارن مانند امارت طاهریان در ایران شد. الگویی که رفتار حکمرانی سلسله حکومت‌های نیمه مستقل بعدی شد که تا انقراض خلافت عباسی از هرگونه دخالت مستقیم خلفا در امور مربوط به این سلسله در اداره ولایات ایران جلوگیری می‌کردند.

منابع

قرآن کریم

آیینہ وند، صادق (۱۳۸۷). علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ابراهیم، حسن (۱۳۸۶). تاریخ سیاسی اسلام. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بدرقه جاویدان.
ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۲). الکامل فی التاریخ. ج ۲، ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.

ابن اثیر، عزالدین، علی (۱۳۸۵ ه. ق.). الکامل فی التاریخ. بیروت: دار صادر.
ابن اعثم کوفی (۱۴۱۱ ق.). الفتوح، تحقیق علی شیر، بیروت: دارالأضواء.
ابن خلدون، عبد الرحمن (۱۴۰۸). دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم.
ابن خلدون، عبد الرحمن (۱۳۳۶). مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ابن خیاط، أبو عبدالله (۱۴۱۵ ق.). تاریخ خلیفه بن خیاط. تحقیق فؤاد، بیروت: دار الکتب العلمیه
ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۹۳۸ م.). الفخری فی الآداب السلطانیة و الذول الاسلامیه. مصر: المطبعة الرحمانیه،

ابن عبدربه، ابی احمد بن محمد بن عبدالله الاندلسی (۱۴۱۱). العقد الفرید، تحقیق ابراهیم الابیاری و عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی.

ابن عمر، احمد بن محمد (۱۳۸۵). عقد الفرید. ج. ۲ انتشارات لجنه. ترجمه و نشر قاهره
ابن کثیر، أبو الفداء اس (۱۴۰۷ ه. ق.). البدایه و النهایه، بیروت: دار الفکر.
ابن مسکویه، الرازی، ابوعلی (۱۳۷۹ ه. ق.). تجارب الأمم، تحقیق ابو القاسم امامی، ط الثانیه، تهران: سروش.

ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۴۳). الفهرست. تهران: نشر تهران گستر.
ابن واضح، یعقوبی (۱۳۶۵). تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

اشپولر، برتولد (۱۳۴۹). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ترجمه دکتر جواد فالطوری. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

اصفهانى، ابوالفرج (ق ۱۴۰۸). مقاتل الطالبین، تحقیق السید احمد صقر، بیروت: موسسه الا عمی للمطبوعات

امین، احمد (۱۳۸۵). ضحی الاسلام، پرتوی اسلام. ترجمه عباس خلیلی. تهران: اقبال.
براون، ادوارد (۱۳۳۵). تاریخ ادبی ایران. ج ۱، ترجمه علی پاشا صالح، تهران: ابن سینا.
بلاذری، احمد (۱۳۴۵). انساب الاشراف، ج ۶، بی جا
بلاذری، احمد (۱۴۱۷). انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر
بنداری الاصفهانی، قوام الدین (بی تا). فتح بن علی، زبده النصره و نخبه العصر، ترجمه جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- بیات، عزیزاله (۱۳۸۴). تاریخ ایران از آغاز تا سلسله پهلوی. تهران: جهاد دانشگاهی
- بیات، عزیزاله (۱۳۶۳). از عرب تا دیالمه. تهران: نشر گنج
- بیرونی، ابوریحان (بی تا). الآثار الباقیه عن القرون الخالیة، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: امیر کبیر
- تاریخ سیستان (۱۳۶۶). به تصحیح ملک الشعرای بهار. تهران: پدیده.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۳۱۱). البیان و التبیان. قاهره: چاپ حسن افندی فاکهانی.
- حقوقی. عسگر (۱۳۷۴). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام. تهران: هیرومند.
- خربوطلی، علی الحسنی (۱۹۶۳ م). مختار الثقفی. قاهره،
- خضری. سید احمد رضا (۱۳۷۷). علل و عوامل تجزیه خلافت عباسی.
- الخطیب، عبدالله (۱۳۷۸). ایران در روزگار اموی. ترجمه محمود افتخارزاده. تهران: رسالت قلم تهران.
- الدوری. عبدالعزیز (۲۰۰۵). مقدمه فی التاریخ صدر الاسلام. بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیه.
- دینوری. ابوحنیفه احمد بن داوود. (۱۳۶۳). الأخبار الطوال. تحقیق عبد المنعم عامر، قم: منشورات الرضی.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۷۰). سیره رسول الله. بخش اول از آغاز تا هجرت. تهران: سروش.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳). تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیر کبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴). تاریخ ایران بعد از اسلام. تهران: امیر کبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸). دو قرن سکوت. تهران: سخن.
- زیدان، جرجی (۱۳۶۹). تاریخ تمدن اسلام. تهران: امیر کبیر.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۵). ایرانیان و هویت ملی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- صدیقی، غلام حسین (۱۳۷۲). جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری. تهران: پاژنگ.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۸). تاریخ طبری. جلد ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ ق). تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، ط الثانية، بیروت: دار التراث.
- طبری، محمد بن جریر (بی تا). تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره / افست بیروت.
- طوسی، خواجه نظام الملک (۱۳۸۶). سیرالملوک، معروف به (سیاست‌نامه) ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی، مصحح: عزیزالله عزیززاده، تهران: فردوس.
- علی عبدالرحمن عمرو (۱۹۹۳ م/۳۴۲)، اثر الفرس السیاسی فی العصر العباسی الاول، بی جا.
- فرای، ریچارد (۱۳۶۳). عصر زرین فرهنگ ایران. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: سروش.
- قلقشندی (۱۴۰۲). مآثر الامانة فی معالم الخلافة، تحقیق عبدالستار احمد فراج، بیروت: عالم الکتاب.
- کولسینکف. آ. اب (۱۳۵۷). ایران در آستانه یورش تازیان. ترجمه محمد رفیق یحیایی. تهران: آگاه.
- گلدزبهر، ایگناس (۱۳۵۷). درس‌هایی درباره اسلام. ترجمه علی نقی منزوی، بی جا.
- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۷). فرقه‌های اسلامی. ترجمه ابولقاسم سری. تهران: انتشارات اساطیر.
- محمدی ملابری، محمد (۱۳۸۰). تاریخ فرهنگ ایران. تهران: توس.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۳). مروج التنبیه و الاشراف. قم: دارالترجمه قدس.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۴۰۹ ه.ق.). مروج الذهب و معادن الجواهر. تحقیق اسعد داغر، قم: دار الهمزة.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۰). مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی

مشکور، محمد جواد (۱۳۸۰). تاریخ ایران زمین. تهران: اشراقی.

مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۹۱۹ م). البدء و التاریخ. ج ۱، پاریس: چاپ کلمان هوار.

نخجوانی، هندوشاه بن عبدالله (۱۳۵۷). تجارب السلف، به کوشش عباس اقبال، تهران: طهوری.

نفیسی، سعید (۱۳۳۵). تاریخ خاندان طاهری. تهران: اقبال

نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی (۱۹۶۳ م). فرق الشیعه. تحقیق بحر العلوم، نجف

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۹۹۳ م). تاریخ الیعقوبی. بیروت: دار صادر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Research Article

A Study of Iranian Actions and Achievements on Political and Military Developments during the Umayyad and Abbasid Periods (Based on Iranian Movements)

Ramadan Rezaei¹ and Mohammad Hossein Makoui Brandabadi²

Date of received: 2024/04/08

Date of Accept: 2024/05/09

Abstract

Iranians who refused to give up their national identity and past founded movements against the caliphs of Muslim states. Iranians, especially after the establishment of the hereditary Umayyad dynasty, which was based on the racial superiority of Arabs and the humiliation of non-Arabs, were subjected to more oppression and persecution than during the rule of the Rightly Guided Caliphs; they took advantage of every opportunity to regain their former glory and splendor, to once again show their former historical identity. Therefore, during the Umayyad government, national, political, and religious movements appeared every day in different colors. The main purpose of these movements was to overthrow the Arab state and rule over the non-Arabs, and they had no problem with the principle of Islam. The first logical reaction of the Iranians to this racial discrimination of the Arabs was the "People of Reconciliation," who later became known as the "Shu'ubiyyah." The second group was those who, in the face of the discrimination and oppression of the Umayyad regime, took the path of fanaticism and extremism and believed in the superiority and rule of the non-Arabs over the Arabs. This latter group, together with other Iranians, founded the movement and uprisings that were engaged with the caliphate for many years. With the formation of Iranian movements, in the direction of reviving historical and ancient identity, we witness the political, social, and cultural influences of the Iranians on the Muslim Arabs, as well as the formation of symmetrical governments across the caliphate in later periods. This study examines the dimensions of these political and cultural struggles, as well as the

¹. Associate Professor, Department of Education, Faculty of Education and Islamic Thought, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: rezayi@ut.ac.ir

². PhD Student, Department of Education, Faculty of Education and Islamic Thought, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: m.makoei@ut.ac.ir

Copyright © 2010, KSSI (Karimeh Strategic Studies Institute Of Shiraz). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material.

Iranian movements in confronting the Arabs, and the results and achievements thereof.

Keywords: *Iranian movements, Iranian political action, Umayyads, Abbasids, Abbasid political developments.*

Citation (APA 6th ed. / APSA)

Rezaei, Ramadan; Makoui Brandabadi, Mohammad Hossein (Spring 2025). "A Study of Iranian Actions and Achievements on Political and Military Developments during the Umayyad and Abbasid Periods (Based on Iranian Movements)". *Quarterly Journal of Research in History, Politics and Media*. Vol. 8, Num. 1, S.No. 29, pp. 19 - 48.

Resources

The Holy Quran

Al-Douri. Abdulaziz (2005) *Introduction to the History of Sadr al-Islam*, Beirut Center for Al-Wahda Al-Arabiya Studies

Ali Abd al-Rahman Amr (1993/342), *by al-Fars al-Siyasi fi al-Asr al-Abbasi al-Awwal*, no.

Al-Khatib, Abdullah (1378). *Iran in the Umayyad Era*. Translated by Mahmoud Iftikharzadeh. Tehran: Resalat Qalam Tehran.

Amin, Ahmad (1385). *Zuhay al-Islam, Partvi al-Islam*. Translated by Abbas Khalili. Tehran: Iqbal.

Ayin Vand, Sadeq (1387). *The Science of History in the Scope of Islamic Civilization*. Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. (in Persian)

Balazri, Ahmad (1966). *Ansab al-Ashraf*, researched by Suhail Zakkar and Riyad Zarkali, Beirut: Dar al-Fikr

Balazri, Ahmad (1966). *Ansab al-Ashraf*, Vol. 6, no place

Bandari al-Isfahani, Qawam al-Din (Beita). *Fatah ibn Ali, Zabdah al-Nusra and Nakhbhe al-Asra*, translated by Jalili, Tehran: Iran Foundation.

Bayat, Azizalah (2005). *From Arab to Dialmeh*. Tehran: Ganjeh Publishing House

Bayat, Azizalah (2005). *History of Iran from the Beginning to the Pahlavi Dynasty*. Tehran: Jihad Daneshgahi. (in Persian)

Biruni, Abu Rayhan (Bita) *Athar al-Baqiyya an al-Qorun al-Khaliyya*, translated by Akbar Dana Sarasht, Tehran: Amir Kabir

- Brown, Edward (1956). *Literary History of Iran*. Vol. 1, translated by Ali Pasha Saleh, Tehran: Ibn Sina.
- Dinuri. Abu Hanifa Ahmad bin Dawood. (1363). *Al-Akhbar al-Tawwal* Abdul Moneim Amer's research, Qom: Al-Razi Publications.
- Dinuri. Abu Hanifa Ahmad bin Dawood. *Al-Akhbar al-Tawal* Cairo: Manshur al-Sharif al-Redi. *Al-Tabar al-Awli*
- Fry, Richard (1363). *The Golden Age of Iranian Culture*. Translated by Masoud Rajab Niya. Tehran: Soroush.
- Goldziher, Ignaz (1357). *Lessons on Islam*. Translated by Ali Naqi Manzavi, no.
- History of Sistan*, (1366) edited by Malek al-Shoarai Bahar. Tehran: Padideh. (in Persian)
- Ibn A'tham Kufi (1411 AH)*. *Al-Futuh*, Research by Ali Shiri, Beirut: Dar al-Adwaa.
- Ibn Abd Rabbuh, Abi Ahmad bin Muhammad bin Abdullah Al-Andalusi (1411)*. *Al-Aqd Al-Farid*, researched by Ibrahim Al-Abiyari and Omar Abdul Salam Tadmari, Beirut: Dar Al-Kuttab Al-Arabi.
- Ibn Athir, Ezz al-Din Ali (1372)*. *Al-Kamil fi al-Tarikh*. Vol. 2, Translated by Abul Qasim Halat. Tehran: Ali Akbar Elmi Press Institute.
- Ibn Athir, Ezz al-Din Ali, (1385) Al-Kamil fi al-Tarikh*, Beirut: Dar Sadr, 1385 AH.
- Ibn Ja'far, Ya'qubi (1365)*. *History of Ya'qubi*, translated by Muhammad Ibrahim Ayati, vol. 2, Tehran: Book Translation and Publishing House.
- Ibn Kathir, Abu al-Fidaa as (1407 AH)*, *Al-Badaya' and Al-Nahayya*, Beirut: Dar al-Fikr.
- Ibn Khaldun, Abd al-Rahman (1336)*. *Introduction to Ibn Khaldun*. Translated by Muhammad Parvin Gonabadi. Tehran: Book Translation and Publishing House.
- Ibn Khaldun, Abd al-Rahman (1408)*, *Diwan al-Mubtada wa al-Khabar fi al-Tarikh al-Arab va al-Barbar va min 'Asirhum*.
- Ibn Khayyat, Abu Abdullah (1415 AH)* *History of the Caliph Ibn Khayyat*, researched by Fawza, Beirut, Dar Al-Kuttab Al-Ilmiyah
- Ibn Miskawayh, Al-Razi, Abu Ali (1379 AH)*. *The Experiences of Nations*, researched by Abu al-Qasim Emami, second volume, Tehran: Soroush.
- Ibn Nadim, Muhammad ibn Ishaq (1343)*. *Al-Fihrist*. Tehran: Tehran Gostar Publishing House.
- Ibn Omar, Ahmad bin Muhammad (1385)*. *Al-Aqd Al-Farid*. Vol. 2, Lijnah Publications. Translated and published in Cairo
- Ibn Taqtaqi, Muhammad bin Ali bin Tabataba (1938 AD)*. *Al-Fakhri in the Sultanate and Islamic States*. Egypt: Al-Mutabah Al-Rahmaniyah,

- Ibrahim, Hassan (1386). *The Political History of Islam*. Translated by Abul Qasim Payandeh. Tehran: Badraqah Javidan. (in Persian)
- Isfahani, Abu al-Faraj (1408 AH). *Muqatil al-Talibin*, researched by al-Sayyid Ahmad Saqr, Beirut: Al-Ami Publishing House
- Jahiz, Amr ibn Bahr (1311). *Al-Bayan and Al-Tabiyyin*. Cairo: Hassan Effendi Fakhani Publishing House.
- Jurisprudence. Asgar (1374). *History of Political Thoughts in Iran and Islam*. Tehran: Hirmand. (in Persian)
- Kharboutli, Ali al-Hasani (1963). *Mukhtar al-Shaqafi*, Cairo,
- Khazari. Sayyid Ahmad Reza (1377). *Causes and Factors of the Disintegration of the Abbasid Caliphate*. (in Persian)
- Kolsinkoff. A. Abb (1357). *Iran on the threshold of the Tazan invasion*. Translated by Mohammad Rafiq Yahya'i. Tehran: Aghah.
- Madelong, Wilfred (1377), *Islamic Sects*. Translated by Abul-Qasem Sari. Tehran: Asatir Publishing House.
- Maqdasi, Motahhar bin Tahir (1919 AD). *Beginning and History*. Vol. 1, Paris: Kolman Hawar Press.
- Mashkour, Mohammad Javad (1380). *History of Iran*. Tehran: Ishraqi. (in Persian)
- Masoudi, Abulhasan Ali bin Hossein (1363). *Promoter of Al-Tanbiyah and Al-Ashraf*. Qom: Dar al-Tarjame Quds.
- Masoudi, Abulhasan Ali bin Hossein (1370). *Moruj al-Dhahab and Al-Jawhar mines*. Translated by Abolghasem Payandeh. Tehran: Scientific and Cultural
- Masoudi, Abulhasan Ali bin Hossein (1409 A.H.), *promoter of gold and Al-Jawhar mines*. Research by Asad Dagher, Qom: Dar al-Hijra.
- Mohammadi Malairi, Mohammad (1380). *History of Iranian culture*. Tehran: Tos. (in Persian)
- Nafisi, Saeed (1335 AD). *History of the Tahiri dynasty*. Tehran: Iqbal. (in Persian)
- Nakhjavani, Hindushah bin Abdullah (1357 AD). *Experiences of the predecessors, with the help of Abbas Iqbal*, Tehran: Tahuri.
- Nobakhti, Abu Muhammad Hassan bin Musa (1963 AD). *Shia sect. Research of Bahr al-Uloom*, Najaf
- Qalqashndi (1402). *Ma'tar al-Amanah fi Ma'alem al-Khilafah*, researched by Abdul Sattar Ahmad Faraj, Beirut: Alam al-Kitab.
- Seddighi, Gholam-Hossein (1372). *Iranian Religious Movements in the Second and Third Centuries of the Hijri*. Tehran: Pajang. (in Persian)
- Shabani, Reza (1385). *Iranians and National Identity*. Tehran: Research Institute of Islamic Culture and Thought. (in Persian)

- Spohler, Berthold (1349). *History of Iran in the Early Islamic Centuries*. Translated by Dr. Javad Faltouri. Tehran: Book Translation and Publishing House.
- Tabari, Muhammad ibn Jarir (1368). *History of Tabari*. Volume 2, translated by Abul-Qasim Payandeh. Tehran: Asatir.
- Tabari, Muhammad ibn Jarir (1375). *History of Tabari*, translated by Abul-Qasim Payandeh, Tehran: Asatir.
- Tabari, Muhammad ibn Jarir (1387). *History of Nations and Kings*, researched by Muhammad Abu al-Fadl Ibrahim, second edition, Beirut: Dar al-Thani.
- Tabari, Muhammad ibn Jarir (Beita). researched by Muhammad Abu al-Fadl Ibrahim, Cairo / Offset Beirut.
- Tusi, Khajeh Nizam al-Mulk (1386). *Siyar al-Mulk, known as (Political) Abu Ali Hassan ibn Ali ibn Ishaq Tusi*, edited by Azizullah Alizadeh, Tehran: Firdaws.
- Yaqubi, Ahmad bin Abi Yaqub (1993 AD). *History of Yaqubi*. Beirut: Dar Sader.
- Zarin Kob, Abdul Hossein (1363). *History of Iran after Islam*, Tehran: Amir Kabir. (in Persian)
- Zarin Kob, Abdul Hossein (1374). *History of Iran after Islam*. Tehran: Amir Kabir. (in Persian)
- Zarin Kob, Abdul Hossein (1378). *Two centuries of silence*. Tehran: Sokhn. (in Persian)
- Zaryab Khoei, Abbas (1370). *The biography of the Messenger of God. The first part from the beginning to migration*. Tehran: Soroush.
- Zidan, George (1369). *History of Islamic civilization*. Tehran: Amir Kabir.

